



«شاید نامه»!!

اسلامی واحد رشت می‌باشند - و خرج سنگین زندگی و بهای صاعد (!) اجناس و کالاها «شاید» پرداخت ماهیانه ۱۲۰۰ ریال بالفرض تنها برای ماهنامه رازی مشکلی ایجاد نکند اما در این میان مسایل دیگری نیز خودنمایی می‌کنند که شایسته توجهند:

یک مساله که فی‌البداهه به ذهنم رسید این است که «شاید» برای من با شرایط خاص اقتصادی پرداخت مبلغ آبونمان (فرضاً) $1200 \times 12 = 14400$ ریال ممکن باشد و من حاضر و آماده برای پرداخت ماهنامه دارویی رازی - که الحق والانصاف مفید و موثر برای بنده و آگاهی دهنده و آشناکننده و شناساننده علم داروسازی و علوم پزشکی بوده است - باشم. ولی آیا دانشجویان و یا کسانی که تا بحال مشترک رایگان بوده‌اند همه قادر به پرداخت فرضاً ۱۴۴۰۰ ریال برای اشتراک یکساله

آنچه در زیر می‌آید بخش کوتاهی از نامه مفصل، خواندنی و پر درد دل دوست جوانمان آقای حامد میرزائی، دانشجوی داروسازی (تهران) است:

من که یک دانشجوی شهرستانی‌ام و فعلاً تعطیلات تابستانی خود را در شهرستان (رشت) می‌گذرانم، با توجه به اوضاع ناپهناجاری اقتصادی و نقدینگی و فشارهای مالی مستولی بر خانواده‌ها و بالاخص بر قشر آسیب‌پذیر (!)، دانشجوی که «شاید» عده‌ای چون من از خانواده‌هایی متوسط باشند و یا حتی پایین‌تر از لحاظ وضع اقتصادی (۱۴) - با توجه به بازنشسته بودن ولی خانواده اینجانب و وجود یک خواهر که دانشجوی دانشگاه علوم پزشکی ایران و یک برادر که دانشجوی دانشگاه آزاد

هستند؟ من که گمان نمی‌کنم همه قادر و «توانا» باشند.

مساله دیگری که از جمله برای خود من مطرح است اینست که بنده علاوه بر ماهنامه دارویی رازی، مشترکِ طرح اطلاع رسانی دارویی شرکت سهامی دارویی کشور بوده هر ماه ۲ شماره را ارسال می‌کنند و همچنین بعنوان مثال مشترک مجله طب و تزکیه بوده‌ام (که مدت بسیار مدیدی است که شماره تازه آن را دریافت نکرده‌ام شاید آنها هم مشکلی چون مجله رازی دارند!!!)

یا اینکه جامعه داروسازان گیلان نیز همه ماهه یک بولتن برای من ارسال می‌کند... که همه موارد ذکر شده در بالا، بطور رایگان برای من فرستاده می‌شود حال اگر طبق بخشنامه اخیر این نهادها و موسسه‌ها هم مثل شرکت رازی دچار چنین مشکلی شوند (که گمان می‌کنم چنین شده‌اند؟! آنگاه تکلیف من چه می‌شود؟ شاید قادر باشم مشترک یکی از این مجله‌ها آن هم با پرداخت مبلغ معین شوم ولی در مورد سایر مجله‌ها و بولتنها چکار کنم «شاید» اگر نخواهم همه آنها را از دست بدهم ناچار باید تمام پول دریافتی از خانواده و «شاید» کمک هزینه ناچیز دانشگاهی که برای هر ترم چیزی حدود ۷۵۰۰۰ ریال است و با تاخیر هم واریز می‌شود را به عنوان حق اشتراک بپردازم. نمی‌دانم اگر همین روزها نامه‌هایی از موسساتی که مشترکشان هستم دریافت کنم و آنها نیز تقاضای حق اشتراک داشته باشند آنگاه من چکار باید بکنم؟!».

«... اگر روزی روزگاری!»

بخشی از نامه دلنشین دانشجوی جوان دیگری را ملاحظه می‌فرمایید، آقای اکبر شاهسواری:

«پنجاه و یکمین یا دومین ماهنامه رازی که بدستم رسید، با نگاه به قفسه کتاب‌ها و ردیف ماهنامه رازی تعجب کردم که چگونه در جامعه ما یک حرکت علمی و اصولی تا این حد دوام آورده است و ۵۲ ماه از عمرش می‌گذرد و دچار مشکلات اقتصادی، اجتماعی و... نشده است فوراً قلم و کاغذ آماده کردم و به جناب سردبیر و مدیر مسئول، این پدیده کم نظیر! را تبریک گفتم و از ایشان به خاطر کار مداومشان تشکر نمودم و خدمت شما فرستادم - که نمی‌دانم به‌دستشان رسید یا نه - ولی در همان موقع که نامه را می‌نوشتم با نگاه به مبلغ زیاد تمبرهای باطل شده روی پاکت و با اطلاع نسبی از اوضاع کاغذ، چاپ، و صحافی دلم لرزید که مبادا روزی ماهنامه تعطیل شود و در شرایط کمبود کتب علمی و مجله و دیگر منابع این تنها همدم ما داروسازان که هم منبع اطلاعات جدید ماست هم فریادمان، هم مونسمان است و رفیق ما در کنج داروخانه‌های دور افتاده زوار درفته و تار عنکبوت گرفته نیز از ما روی بگرداند.

به همین خاطر در آن نامه به عنوان پیشنهاد نوشتم که اگر روزی روزگاری خدای ناکرده رازی دچار مسایل اقتصادی و تعدیلی! شد همکاران داروساز مایل به همکاری هستند والان خیلی زودتر از آن چه که فکر می‌کردم - کمتر از ۲ یا ۳ ماه - پیش‌بینی‌ام به حقیقت

پیوست شاید هم ماهنامه را نظر کردم!
«آیا در مقابل مبالغ کلانی که در کشورهای خارجی صرف تحقیقات و پیشرفت علم می‌شود جای دوری می‌رود و آیا اگر فقط از پانزده هزار مشترک فقط و فقط ۱۰ نفر از مطالب ماهنامه سود ببرند و در راه درمان و بهداشت قدم مثبتی بردارند ارزشی نخواهد داشت که ماهنامه طبق روال گذشته منتشر شود؟»

«در پایان نظر من این است که اگر واقعاً کار به جایی بکشد که بخواهد انتشار ماهنامه متوقف شود همه دوستان و همکاران حاضرند وجه نشریه را بپردازند با اینکه واقعاً هزینه‌های زندگی سرسام‌آور است و شاید برای یک دانشجوی پرداخت همین مقدار هم مشکل باشد ولی اهل علم و دانشجویان عزیز با اهمیتی که برای علم قایل‌اند حتی اگر لازم باشد از خورد و خوراک خود می‌کاهند ولی نمی‌گذارند علمشان تهی شود و خواستار انتشار ماهنامه انشا... برای سالیان سال هستند.»

امید اینکه با پیگیری مسئله و گوشزد کردن اهمیت ماهنامه و قشر مخاطب آن - پزشکان - داروسازان و دندانپزشکان - به مسئولین امر رفع مشکل شود ولی اگر لازم باشد حق اشتراک گرفته شود و به هر صورت ماهنامه که علاقمند زیاد دارد تعطیل نشود.»

یک قصه مکرر

در بخشی از نامه آقای ابراهیم ذبیحی،

دانشجوی داروسازی، شاغل در داروخانه امام رضا(ع) مشهد چنین آمده است:

قسمت دوم عریضه متاسفانه طویل بنده از همان دست نامه‌های همیشگی است که این روزها جز آدرس «رازی» انگار جایی را بلد نیستند سخن بر سر جایگاه داروساز زیاد رانده شده اما گوئی در معادله چند مجهولی سیستم درمانی متشکل از پول، امکانات و فرهنگ و علم جواب برای آخری هنوز هم کمتر از حد مورد توقع بدست می‌آید و روز بروز بدتر می‌شود نیاز وافر میهن به پرسنل اجرایی و متخصص، بخشش کمی تا قسمتی! از تخصص و بار کیفیت نایاب را در مقابل کمیت، شاید برایمان قابل هضم کرده باشند ولی جنبه‌هایی در این میان خودنمایی می‌کنند. که دیگر قابل تحمل نیستند حال که ما بدلیل نیازهامان داروسازی را اینطور ناجور، یکطرفه باد کرده‌ایم که شاخه نحیف Prescription دیگر در ایران تقریباً همان معنی تنه یعنی داروسازی را می‌دهد در حالیکه امر توزیع و تحویل داروی مربوط به یک بیماری قسمت کوچکی و شاید کوچکترین جنبه‌های علم داروسازی باشد و شاید علت کارآمد نبودن داروسازان در سیستم درمانی ما ناشی از همین امر باشد که با وجود هزینه‌های بالا و کمرشکن آزمایشگاه‌های دوره داروسازی متجاوز از ۹۵٪ از داروسازان ما به داروخانه‌ها کوچانده می‌شوند آیا لنگش و تعلل در همین کار ساده هم موجه است؟ بنده هنوز مدت زیادی نیست که شروع به لمس آنچه از قبل‌ترها شنیده بودم

کرده‌ام و دوره کارورزی‌ام تازه به پایان رسیده اینک داستانی را می‌خواهم برایتان نقل کنم که آینده این شغل را برای من نگران کننده تصویر نموده است:

مشهد - داروخانه امام رضا(ع) ۷۳/۵/۲۹
ساعت ۱۱ صبح

... روزی ۲ قرص از این ... ۲ لیوان آب. حتماً بخوری ... چند سال داره... حامله نیستید خانم... داروی دیگه چی مصرف می‌کنی... نداریم!... هنوز نوبت نشده مادر... نسخه اونطرف بابا... «آقا ببخشید از امور دارو اینجا فرستادم آقای دکتر اینجان؟ نه خیر آقا تشریف ببرید خیابان احمدآباد بغل هتل هایت - ولی گفتن داروخانه امام - اشتباه کردن... شماره تو بده مادر... (۱ ساعت بعد) - آقا می‌بخشید داروخانه احمد آباد هم رفتم ولی گفتن امور دارو اشتباه کرده همین داروخانه امام رضا داره، آقای دکتر (مسئول فنی) را کار داشتیم زنم زایمان کرده... مادر نسخه‌ات نیامده هنوز، گچ و روغن کرچک رو از اونطرف بگیرد آقا... آقا گفتن فقط همین داروخانه پارتابولین داره و وقتش داره می‌گذره الان ۴۸ ساعته دنبالشم - آقا شما صحیح می‌فرمائید حالا صبر کنید خود دکتر بیان به خودشون بگین - خوب دیر میشه -... آقای (مسئول کل روابط عمومی): آقا جان ماهمش ۲۰ تا آمپول داشتیم پوک‌ها شوهم تحویل دادیم. خوب من چه کار کنم می‌کن ۴۸ ساعت بیشتر... آقای عزیز وقت داروخانه رو نگیر حالا برو یکسری هم

بیمارستان (امید) بزن شاید عاریه داشته باشند - آقا تو رو به خدا اگر هست بدین یا درست راهنمایی‌ام کنین از پریروز در به در با شناسنامه مادر و بچه و گواهی ولادت... امور دارو رفتی؟ - آره همه جارو سر زدم - (پاهای مرد شل شد چهره مظلوم و خسته‌ای داشت روح بلندش بخوبی از زیر نگاههایش که حالا از اجبار منت و احتیاج طغیان خود را با نهایت تلاش می‌خورد مشهود بود) - حالا بچه چندمته؟

- بچه اول، ولی ۴۸ ساعت داره تموم میشه - ای بابا، برادر گفتم که ۲۰ تا آمپول بیشتر... (مرد دیگر سرش را پایین انداخته بود نگرانی چیزی که ۹ ماه از آن می‌ترسید و خواب و آرام را از او گرفته در چهره‌اش مشهود بود) شما یک دفعه دیگر برو امور دارو... اگر نبود... اگر نبود مجبوری بلیط هواپیما بگیری بی‌معطلی بری تهران، چاره‌ای نداری.

(اشک در چشمان مرد حلقه زد و آرام پشت گردنش را خاراند و نگاهی به تاییدیه ولادت، شناسنامه مادر، کارت شناسائی که حالا در دستش با آن بازی می‌کرد نمود و من دیگر نتوانستم تحمل کنم و با وجود شلوغی سرسام‌آور داروخانه چند لحظه به قسمت نسخه‌پیچی رفتم تا بغض گلویم را رها کند)

بله این هم وضعیت تحویل دارو به مریض از تشخیص تا درمان که بر عهده کیست؟ آمپول پارتابولین ۷۰۰۰ تومان را کارمند قبول کرده بود ولی دیگر نتوانست در مقابل آنهمه در به دری و با وجود تمام کاغذ بازیها تاب بیاورد.